

آن‌ها با کسی شوخی ندارند

● فرهاد حسن‌زاده



- خررت...
 این صدای چی بود؟
 - خررت... خررت...
 نویسنده با تعجب به میزش نگاه کرد.
 - خررت... خررت... خررت...
 یک دایره‌ی بزرگ، وسط میز چوبی نویسنده، بریده می‌شد.
 - خررت... خررت... خررت... خررت...
 نویسنده وحشت کرد و قلمش را کنار گذاشت.
 - خررت... خررت... خررت... خررت...
 اما دیر شده بود، خیلی دیر.
 - خررت... خررت... خررت... خررت...
 خررت...
 او نباید داستان از ماهی را می‌نوشت.
 - تالاپ!
 از ماهی‌ها با کسی شوخی ندارند؛ حتی با نویسنده‌ها.

● تصویرگر: سحر حنیفی